

حقوق مالی زن پس از طلاق

نویسنده: یوسف درویشی هویدا

چکیده: هرچند به موجب قانون مدنی، حقوق مالی زن پس از طلاق در پنج مورد خلاصه می‌شود اما قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ حق دیگری را با عنوان «مقرری ماهانه» بدانها می‌افزاید. این حق درباره شوهر نیز مصداق دارد اما شروطی که قانون برای استحقاق آن در نظر می‌گیرد در کنار شرایط موجود جامعه، عملاً بهره‌مندی از آن را در زنان منحصر می‌کند. با این حال این حق قانونی در عمل به بوته فراموشی سپرده می‌شود تا اینکه قانونگذار برای پر کردن خلأهای ناشی از آن در قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق (۱۳۷۱) اجرةالمثل و بخشش اجباری را نیز به حقوق مالی اضافه می‌کند. البته به نظر می‌رسد که این اقدام قانونگذار به معنی نسخ مواد قانونی مربوط به مقرری ماهانه نبوده است.

کلید واژه‌ها: مقرری ماهانه، بخشش اجباری، اجرةالمثل، حقوق مالی زن پس از طلاق، طلاق رجعی، طلاق بائن.

درآمد

قانون مدنی روابط مالی زن و شوهر را در سه مبحث نفقه، مهر و ارث تنظیم کرده است. نفقه مختص ایام زوجیت و پیش از انحلال نکاح است اما در مواردی استثنائی، پس از انحلال نکاح نیز زن حق دریافت نفقه را از شوهر خود دارد؛ از جمله در عده طلاق رجعی^(۱) و نیز در طلاق بائن در صورتی که آستان باشد. در مورد اخیر زن تا زمان وضع حمل حق گرفتن نفقه را خواهد داشت (ماده ۱۱۰۹).

مهر نیز هر چند از زمان وقوع عقد بر ذمه مرد قرار می‌گیرد و زن بلافاصله حق مطالبه آن را دارد اما وصول آن معمولاً پس از فوت همسر و یا بروز اختلاف بین زن و شوهر یا هنگام طلاق انجام می‌شود؛ چرا که امروزه مهر بیشتر به عنوان ابزاری برای نشان دادن ارزش اجتماعی زن و ضمانت اجرایی در مقابل رفتار نامتعارف شوهر تلقی می‌شود. ارث نیز تنها در صورت فوت هر یک از زوجین، به همسر دیگر تعلق می‌گیرد.^(۲) مقررات قانون مدنی در خصوص ارث زوجین از یکدیگر همچون اکثر قواعد بر مبنای نظر مشهور فقهای امامیه تدوین شده است. بدین سان حق ارث زن از دارایی شوهر را نمی‌توان جزء حقوق مالی زن پس از طلاق به شمار آورد؛ چه، همان گونه که ذکر شد، زن در صورتی از دارایی شوهر ارث می‌برد که او فوت کرده باشد. و در صورتی که نکاح بر اثر طلاق منحل شده و فوت شوهر پس از آن به وقوع پیوسته باشد، زن حقی از دارایی شوهر نخواهد داشت، جز در دو مورد خاص:

مورد اول موضوع ماده ۹۴۳ قانون مدنی است که طلاق، رجعی بوده و شوهر پیش از انقضای عده، فوت کرده باشد. البته با توجه به اینکه مطلقه رجعیه در حکم زوجه است، این مورد استثنای واقعی نخواهد بود. مورد دوم نیز موضوع ماده ۹۴۴ قانون مدنی است که مقرر می‌دارد «اگر شوهر در حال مرض زن خود را طلاق دهد و در ظرف یک سال از تاریخ طلاق به همان مرض بمیرد، زوجه از او ارث می‌برد،

۱. زن در عده طلاق رجعی در حکم زوجه است از همین رو می‌توان گفت که دادن نفقه به او استثنای واقعی نخواهد بود.

۲. ماده ۹۲۰ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «زوجین که زوجیت آنها دائم بوده و ممنوع از ارث نباشند، از یکدیگر ارث می‌برند».

اگرچه طلاق بائن باشد، مشروط بر اینکه زن شوهر نکرده باشد».

بنابراین حقوق مالی زن پس از طلاق در یکی از موارد ذیل جای می‌گیرد: ۱- حق گرفتن نفقه در عده طلاق رجعی؛ ۲- حق گرفتن نفقه در طلاق بائن، مشروط به اینکه زن حامله باشد [تا زمان وضع حمل]. ۳- حق وصول مهر، مشروط بر اینکه پیش از طلاق آن را وصول نکرده [یا آن را نبخشیده] باشد. ۴- حق ارث از دارایی شوهر، در صورتی که فوت شوهر در عده طلاق رجعی واقع شده باشد. ۵- حق ارث از دارایی شوهر در فرضی که صیغه طلاق در حالت مرض شوهر جاری شده باشد و شوهر ظرف یک سال از تاریخ طلاق، به همان مرض مرده باشد مشروط به اینکه زن در این مدت شوهر نکرده باشد.

با این حال قانون حمایت خانواده و قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق که هر دو پس از قانون مدنی وضع شده‌اند نهادها و تأسیسات جدیدی بنا کرده و بدین ترتیب موجب تحولاتی در روابط مالی زن و شوهر شده‌اند که اغلب به سود زن تنظیم و اجرا شده است. این مقاله بر بررسی این تأسیسات و تحولات ناشی از این دو قانون اختصاص یافته است.

گفتار یکم: قانون حمایت خانواده و تأسیسات نهاد «مقرری ماهانه»

قانون حمایت خانواده مصوب سال ۱۳۵۳ که به نام حمایت از خانواده، در اندیشه حمایت از حقوق زنان بوده است در زمینه حقوق مالی نیز دربردارنده حکم جدیدی بود که تا پیش از آن سابقه‌ای در حقوق ایران نداشت.

پیشتر زن پس از طلاق هیچ حقی نسبت به اموال و دارایی خانواده نداشت و همه اموالی که احياناً در سایه سالها کار، تلاش و همکاری زن با شوهر به دست آمده یا افزایش یافته بود، یکسره به شوهر تعلق می‌گرفت. از سوی دیگر ممکن بود که مهر چندان نباشد که امنیت مالی زن را پس از طلاق تأمین کند. از این رو قانون حمایت خانواده برای اینکه طلاق باعث ایجاد مشکلات مالی برای زن نشود مقرر کرده است که تحت شرایطی شوهر پس از طلاق مکلف به پرداخت مقرری ماهانه به زن مطلقه خود شود. در ایجاد نهاد مقرری ماهانه، گذشته از فکر تأمین مالی برای زن،

اندیشه مجازات شوهری که بدون دلیل موجه زن خود را طلاق می‌دهد نیز بی‌تأثیر نبوده است. هرچند که مطابق قانون حکم به پرداخت مقرری می‌تواند به سود شوهر نیز صادر شود اما مبنا و انگیزه اصلی قانونگذار از وضع این تأسیس حمایت از حقوق زن بوده است و «در واقع حکمی را که در نهان تنها برای حمایت از حقوق زن فراهم آورده، برای تظاهر به رعایت عدالت در مورد شوهر نیز اجرا کرده است.»^(۱)

در ماده ۱۱ قانون حمایت خانواده می‌خوانیم که «دادگاه می‌تواند به تقاضای هر یک از طرفین در صورتی که صدور گواهی عدم امکان سازش مستند به سوء رفتار و قصور طرف دیگر باشد او را با توجه به وضع و سن طرفین و مدت زناشویی به پرداخت مقرری ماهانه متناسبی در حق طرف دیگر محکوم نماید، مشروط به اینکه عدم بضاعت متقاضی و استطاعت طرف دیگر محرز باشد. پرداخت مقرری مذکور در صورت ازدواج مجدد محکوم‌له یا ایجاد درآمد کافی برای او یا کاهش درآمد یا عسرت محکوم علیه یا فوت محکوم له به حکم همان دادگاه حسب مورد تقلیل یافته یا قطع خواهد شد. در موردی که گواهی عدم امکان سازش به جهات مندرج در بندهای ۵ و ۶ ماده ۸ صادر شده باشد مقرری ماهانه با رعایت شرایط مذکور به مریض یا مجنون نیز تعلق خواهد گرفت مشروط به اینکه مرض یا جنون بعد از عقد ازدواج حادث شده باشد و در صورت اعاده سلامت به حکم دادگاه قطع خواهد شد.»

با اینکه طبق ماده ۱۱ حکم به پرداخت مقرری ماهانه ممکن است به نفع مرد نیز صادر شود اما چون صدور حکم مزبور وابسته به عدم بضاعت متقاضی و استطاعت مالی طرف دیگر است و در جامعه ما عموماً مردان بضاعت مالی‌ای بیشتر از زنان دارند در عمل زنان بیش از مردان از این ماده منتفع می‌شوند و همان گونه که گفته شد انگیزه اصلی در وضع این نهاد، حمایت از زنان بوده است.

مبحث اول: اقسام مقرری

الزام به پرداخت مقرری به حسب علتی که موجب صدور گواهی عدم امکان

سازش برای طلاق گردیده ممکن است به یکی از دو صورت زیر باشد:

۱. الزام زن یا شوهری که صدور حکم طلاق مستند به سوء رفتار و قصور وی باشد. با توجه به اینکه قاعداً منظور از قصور در ماده ۱۱ قانون حمایت خانواده، تقصیر است. پس هرگاه حکم طلاق به دلیل تقصیر و بد رفتاری یکی از همسران صادر شود با جمع بودن شرایط دیگر، همسر مقصر مکلف به پرداخت مقرری به دیگری خواهد بود.

۲. الزام زن یا شوهری که صدور حکم طلاق به علت بیماری صعب‌العلاج و ساری یا جنون همسر وی صادر شده است. صدور گواهی عدم امکان سازش در این دو مورد، شاید در زمره موارد تقصیر نیاید و نتوان گفت کسی که از همسر دیوانه یا بیمار خود جدا شده، مرتکب تقصیر شده است، اما ملاحظات اخلاقی و اجتماعی موجب گردیده است که قانونگذار به مریض یا مجنون نیز حق برخورداری از مقرری را اعطا کند.

در مورد قسم اول، این پرسش مطرح است که هرگاه صدور گواهی عدم امکان سازش مستند به تقصیر یکی از طرفین نبوده و هر دو در گسستن زندگی زناشویی مقصر باشند، آیا می‌توان حکم به پرداخت مقرری داد؟ ممکن است از عبارت ماده ۱۲ که مقرر می‌دارد «... نفقه اولاد و مبلغ ماهانه مقرر در ماده ۱۱ از عواید و دارایی مرد یا زن یا هر دو... استیفاء خواهد گردید...» استنباط می‌شود که هرگاه طلاق به استناد تقصیر هر دو طرف صادر شود، دادگاه می‌تواند به سود هر دو حکم به پرداخت مقرری دهد. اما این استنباط نادرست به نظر می‌رسد زیرا اولاً بلافاصله در ادامه ماده ۱۲ آمده است «دادگاه مبلغی را باید که از عواید یا دارایی مرد یا زن یا هر دو برای هر فرزند استیفاء گردد تعیین...» که این نشان می‌دهد که استیفاء از دارایی زن و شوهر ناظر به نفقه اولاد است. به عبارت روشن‌تر منظور ماده ۱۲ این است که نفقه اولاد می‌تواند از اموال مرد یا زن یا هر دو پرداخت شود اما مقرری ماهانه حسب مورد فقط از دارایی زن یا مرد پرداخت می‌شود. ثانیاً برای اینکه حکم به پرداخت مقرری صادر شود طبق ماده ۱۱ باید یکی از طرفین صدور حکم نسبت به این امر را درخواست کنند و در نظر دادگاه عدم بضاعت متقاضی و استطاعت طرف

دیگر محرز باشد. اینکه زن و شوهر در عین حال هم نیازمند باشند و هم مستطیع ممکن نیست. از عبارت صدر ماده ۱۱ نیز می‌توان برای درستی این تفسیر بهره گرفت که می‌گوید: «دادگاه می‌تواند به تقاضای هر یک از طرفین در صورتی که صدور گواهی عدم امکان سازش مستند به سوء رفتار و قصور طرف دیگر باشد...». نتیجه اینکه حکم به پرداخت مقرری در صورتی صادر می‌شود که یکی از زوجین با تقصیر باعث گسستن پیوند زناشویی شده باشد و یا گواهی عدم امکان سازش به استناد جنون یا مرض صعب‌العلاج یکی از همسران صادر شده باشد، نه هر دو.

بدین سان در صورتی دادگاه حکم به پرداخت مقرری می‌دهد که دو شرط ذیل جمع باشد. ۱. گواهی عدم امکان سازش به درخواست یکی از زوجین صادر شده باشد و صدور این گواهی مستند به تقصیر (یا به تعبیر خود قانون، سوء رفتار و قصور طرف دیگر) یا مستند به مرض صعب‌العلاج و یا جنون همسر (طبق بندهای ۵ و ۶ ماده ۸ قانون حمایت خانواده، مشروط به اینکه مرض یا جنون بعد از عقد حادث شده باشد) باشد.

۲. عدم بضاعت متقاضی و استطاعت طرف مقابل محرز باشد. یعنی هم درخواست‌کننده باید برای گذران زندگی خود نیاز به مقرری داشته باشد و هم همسر مقصر یا کسی که درخواست جدایی از همسر دیوانه یا بیمار خود را دارد، مستطیع بوده و زاید بر هزینه‌های ضروری خود دارایی داشته باشد.

مبحث دوم: ثابت نبودن میزان مقرری ماهانه

مقرری ماهانه در قانون حمایت خانواده متناسب با وضع و سن طرفین و مدت زناشویی است و میزان آن بر حسب اشخاص و وضع آنان تغییر می‌کند. حکم مربوط به میزان مقرری نیز پس از صدور حکم ثابت نمی‌ماند و دادگاه می‌تواند این میزان را کاهش داده یا حتی حکم به قطع آن دهد.

کاهش مقرری در صورتی اتفاق می‌افتد که درآمد محکوم‌له (درخواست‌کننده نیازمند) افزایش پیدا کند و نیاز و وابستگی او به دریافت مقرری کمتر شود و یا بر عکس درآمد محکوم علیه (همسر مقصر و در عین حال مستطیع) به گونه‌ای کاهش پیدا کند که نتواند همچون گذشته مقرری را پرداخت کند. همچنین مقرری ماهانه به

حکم دادگاه ممکن است قطع شود. مقرری ماهانه هنگامی قطع می‌گردد که محکوم‌له ازدواج کند یا درآمد کافی کسب کند به طوری که دیگر نیازی به مقرری نداشته باشد. بعضی از استادان حقوق مدنی معتقدند در موردی که حکم به پرداخت مقرری به سود بیمار یا مجنون صادر شده باشد، بهبود و سلامت بیمار یا مجنون نیز موجب قطع مقرری خواهد شد. بدین ترتیب اگر شوهری زن بیمار و درمانده خود را طلاق دهد، سلامت بیمار موجب قطع مقرری می‌شود هرچند که زن نادر و شوهر ثروتمند باشد زیرا در نظر قانونگذار، کسی که خواستار جدا شدن از همسر بیمار یا دیوانه خود شود، از نظر حقوقی مرتکب تقصیر نشده است و مقرری فقط به لحاظ وضع خاص همسر او مقرر می‌شود.^(۱)

فوت محکوم‌له نیز باعث قطع مقرری خواهد شد. قانونگذار در ماده ۱۱ فوت محکوم له را از موجبات قطع مقرری ماهانه دانسته اما از فوت محکوم علیه سخنی به میان نیاورده است. آیا فوت محکوم علیه نیز باعث قطع مقرری خواهد شد یا اینکه وراثت محکوم علیه باید از دارایی مورث خود آن را بپردازند. برخی از استادان حقوق مدنی با استناد به شخصی بودن مقرری، فوت محکوم علیه را موجب قطع آن دانسته‌اند و در تأیید آن به ملاک ماده ۱۱ استناد کرده‌اند.^(۲) اما به نظر بعضی دیگر، فوت محکوم علیه باعث قطع مقرری نیست زیرا قطع یا کاهش مقرری امری استثنائی است که باید در حدود نص اجرا شود و نباید به کمک قیاس آن را توسعه داد.^(۳)

قانونگذار فوت محکوم له را بدین علت موجب قطع مقرری دانسته است که مقرری برای تأمین معاش است و با فوت او این مبنا از بین می‌رود. اما فوت محکوم علیه مقرری را از بین نمی‌برد، چون این حادثه لزوم تأمین معاش محکوم‌له را منتفی نمی‌سازد. دینی که محکوم علیه در نتیجه صدور حکم پیدا می‌کند در زمره

۱. همان، ص ۴۸۳.

۲. صفائی (سیدحسین) و امامی (اسدالله)، مختصر حقوق خانواده، نشر دادگستر، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۵۷.

۳. کاتوزیان (ناصر)، همان، ص ۴۸۴.

سایر دیون او به ورثه‌اش منتقل می‌شود. نباید به این استناد که الزام محکوم علیه مربوط به شخصیت اوست و با فوت او از بین می‌رود و به بازماندگان نمی‌رسد محکوم له را از دریافت مقرری محروم کرد. چراکه مقرری تنها مجازات مدنی مقصر یا درخواست کننده طلاق از بیمار و دیوانه نیست بلکه نوعی نفقه هم هست که باید از دارایی محکوم علیه پرداخت شود. پذیرفتن این نظر که با فوت محکوم علیه مقرری ماهانه قطع نمی‌شود خصوصاً در موردی که مقرری برای محکوم له بسیار مهم و حیاتی است و قطع آن لطمه شدیدی به زندگی او وارد می‌سازد و یا در موردی که محکوم علیه دارایی زیادی از خود به جای گذاشته است، عادلانه است. با این حال باید توجه داشت که مقرری، دین ورثه نیست، دین مورث است که همراه با ترکه به آنان منتقل می‌شود. پس در مواردی که درآمد محکوم علیه از کار او تأمین می‌شود فوت او باعث کاهش یا قطع مقرری خواهد شد.

مبحث سوم: مینا و ماهیت حقوقی مقرری ماهانه

گفته شد که مقرری ماهانه تأسیس جدیدی است که در حقوق ما بی سابقه است. باید دانست که مبنای این مقرری چیست چراکه با وقوع طلاق جز در عده طلاق رجعی (که در این مورد هم زن در حکم زوجه است) زن و شوهر با هم بیگانه‌اند و به جز مواردی که قبلاً برشمردیم و زن در آنها حق گرفتن نفقه دارد، زوجین حقوق و تکالیفی نسبت به هم نخواهند داشت. پس مبنای الزام به پرداخت مقرری درباره کسی که طلاق مستند به تقصیر اوست یا از همسر بیمار یا دیوانه خود جدا شده است چیست؟ و چگونه او مجبور به پرداخت مقرری به کسی می‌شود که در واقع دیگر با او بیگانه است؟

برخی از صاحب نظران گفته‌اند «این گونه مقرری ممکن است یک نوع نفقه یا خسارت یا ترکیبی از این دو تلقی شود. می‌توان گفت با توجه به شرایطی که قانون برای مقرری مذکور در نظر گرفته است مقرری مزبور یک نوع نفقه است زیرا هم در موردی که طلاق مستند به تقصیر یکی از طرفین باشد قابل مطالبه است و هم در مورد طلاق مبتنی بر جنون یا مرض صعب‌العلاج یکی از زوجین. اگر این مقرری جنبه جبران خسارت داشت فقط طرف مقصر در طلاق باید محکوم به پرداخت آن

می‌شد. به علاوه خسارت اصولاً متناسب با زیانی است که وارد شده در حالی که مقرری یاد شده متناسب با وضع و سن طرفین و مدت زناشویی است، پس می‌توان گفت که مقرری یاد شده نوعی نفقه است. نفقه‌ای که نه تابع احکام نفقه زوجه است و نه مشمول نفقه اقارب. این مقرری نوع خاص و جدیدی از نفقه است که قواعد ویژه‌ای بر آن حکومت می‌کند.^(۱)

به نظر استاد کاتوزیان مقرری ماهانه با هیچ یک از اصول شناخته شده و مرسوم در حقوق ما تناسبی ندارد. نفقه نیست، زیرا در زمانی حکم به پرداخت آن صادر می‌شود که رابطه زناشویی از بین رفته است. همچنین بر خلاف نفقه که فقط مرد ملزم بدان می‌شود در مقرری ماهانه ممکن است زن هم محکوم به پرداخت آن شود. با قواعد مسئولیت مدنی نیز سازگار نیست،^(۲) زیرا به تناسب وضع و سن طرفین و مدت زناشویی تعیین می‌شود و تابع وضع طرفین است.^(۳)

به نظر می‌رسد که مقرری ماهانه ماهیتی جداگانه و منحصر به فرد دارد که با هیچ کدام از نهاد‌های سنتی حقوق ما قابل انطباق نیست. نه می‌توان آن را کاملاً در قالب نفقه جای داد و نه با معیارهای مسئولیت مدنی میزان کرد، در عین حال که به هر دو نیز شباهت دارد. بدین سان آمیزه‌ای از اندیشه لزوم حمایت از فرد بی‌گناهی که از نظر مالی بی‌بضاعت است، با لزوم سرزنش و مجازات مقصر می‌تواند وضع این نهاد حقوقی را توجیه نماید.^(۴)

مبحث چهارم: مقرری ماهانه در حقوق کنونی

قبلاً ذکر شد که از مقرری ماهانه اغلب زنان منتفع می‌شوند و عملاً استفاده شوهر از آن بسیار نادر خواهد بود. پس باید این تأسیس را گامی در جهت حمایت از

۱. صفائی (سیدحسین) و امامی (اسدالله)، همان، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

۲. کاتوزیان (ناصر)، همان، ص ۴۸۶.

۳. در مسئولیت مدنی حکم به جبران خسارت جز در موارد استثنائی وابسته به وضع مالی زیان‌دیده یا وارد کننده زیان نیست: دکتر حسنعلی درودیان، جزوه درسی حقوق مدنی ۴، نیمسال دوم سال تحصیلی ۷۴-۷۵، ص ۷.

۴. همان گونه که قبلاً نیز یاد آور شدیم از نهاد مقرری ماهانه، زنان پیش از مردان سود خواهند جست و در واقع اصلی‌ترین انگیزه قانونگذار از وضع این نهاد، حمایت از حقوق مالی زنان پس از طلاق بوده است.

حقوق مالی و ایجاد امنیت اقتصادی زنان پس از طلاق بدانیم. گذشته از اینکه نقش بازدارندگی آن در طلاق و جنبه مجازات گونه آن نیز به کاهش اختیار و قدرت مرد در طلاق می‌انجامد.

در حقوق کنونی با اینکه هیچ متن قانونی‌ای در نسخ ماده ۱۱ قانون حمایت از خانواده دیده نمی‌شود، دادگاه‌ها کمتر به این قانون توجه می‌کنند و می‌کوشند از راه الزام شوهر به بخشش اجباری که بعداً بررسی خواهیم کرد عدالت را برقرار نمایند «در حالی که این بخشش اجباری چهره کیفری و جبران خسارت دارد و بیهوده بر آن نام بخشش نهاده‌اند و هیچ مانعی ندارد که به صورت مقرری باشد. در نتیجه باید پذیرفت که جمع بین دو متن اولی است. برقراری مقرری آن هم برای زنی مستمند و بی‌گناه در برابر شوهر غنی وسیله‌ای است برای جبران خسارت و اجرای عدالت. پس رویه قضائی باید از آن در راه جلوگیری از انحلال خانواده و دستگیری از ناتوان، بهره‌برداری کند و بیهوده آن را عاطل نگذارد»^(۱).

به نظر می‌رسد مقررات دیگری که پس از انقلاب در مورد حقوق مالی زن پس از طلاق (بخشش اجباری و دستمزد کارهای اضافی زوجه) به تصویب رسیده است این شائبه را برای دادگاهها ایجاد کرده است که مقرری ماهانه (ماده ۱۱) موضوعاً متفی است^(۲) و چنین تلقی کرده‌اند که قانونگذار با وضع مقررات مذکور نظر به نسخ و عدم اجرای ماده ۱۱ قانون حمایت خانواده دارد. رویه قضائی با کمی روشن‌بینی می‌تواند بخشش اجباری را به صورت مقرری حکم دهد و شوهر را ملزم سازد ماهانه مبلغی معین به زن مطلقه خود پرداخت کند. و شاید بهتر این باشد که قانونگذار خود دخالت کند و در متنی قانونی ماده متروک قانون حمایت خانواده را احیاء کرده و به آن جانی تازه بخشد.^(۳)

۱. کاتوزیان (ناصر)، دوره مقدماتی حقوق خانواده، نشر بلد، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۲۸۹.

۲. گذشته از آن، نسخ صریح یا ضمنی بسیاری از مواد قانون حمایت خانواده یکی دیگر از دلایل بی‌توجهی رویه قضائی به ماده ۱۱ است.

۳. صفائی (سیدحسین) و امامی (اسدالله)، همان، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

گفتار دوم: قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق و تأسیس نهادهای «بخشش اجباری» و «اجرة المثل»

قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق به صورت ماده واحده و در ۷ تبصره در سال ۱۳۷۱ به تصویب رسیده است. این قانون عمده‌ی مربوط به تشریفات اجرا و ثبت صیغه طلاق است و تغییرات مهمی که مغایر با قواعد ماهوی مندرج در قانون مدنی باشد، ندارد. تنها قواعد ماهوی که قانون مذکور دربر دارد قواعد مربوط به پرداخت اجرة المثل و بخشش اجباری به زوج مطلقه است.

دو تبصره از قانون مذکور به حقوق مالی زن اختصاص دارد (تبصره ۳ و ۶). تبصره ۳ اجرا و ثبت صیغه طلاق را به تأدیة حقوق مالی زن موکول کرده است و در تبصره ۶ از اجرة المثل و نحله سخن گفته شده است. لازم به ذکر است که تبصره ۶ اثر ایرادی که شورای نگهبان به دلیل غیرشرعی بودن آن گرفته بود و اصرار مجلس بر موضع خود در مجمع تشخیص مصلحت به تصویب رسیده است.

تبصره ۳ ماده واحده مقرر می‌دارد «اجرای صیغه طلاق و ثبت آن در دفتر، موکول به تأدیة حقوق شرعی و قانونی زوج (اعم از مهریه، نفقه، جهیزیه و غیر آن) به صورت نقد می‌باشد مگر در طلاق خلع یا مبارات (در حد آنچه بذل شده) و یا رضایت زوج و یا صدور حکم قطعی اعسار شوهر از پرداخت حقوق فوق‌الذکر». بنابراین برای اینکه صیغه طلاق جاری و در دفتر رسمی ثبت شود باید شوهر حقوق زن خود از قبیل مهریه و نفقه زمان عده و جهیزیه را به صورت نقد به او تأدیة کند.^(۱) چند مورد از حکم تبصره ۳ استثنا شده است. مورد اول جایی است که طلاق به صورت خلع یا مبارات واقع شده باشد و در طلاق خلع به علت کبراهت زن و در

۱. در تبصره ۳ از استرداد عین جهیزیه چیزی گفته نشده است ولی طبق قواعد حقوقی، جهیزیه در صورت موجود بودن باید عیناً مسترد شود و اگر بر اثر تقصیر شوهر تلف شده باشد، مثل یا قیمت آن بر ذمه زوج قرار می‌گیرد و در صورتی که جهیزیه موجود باشد بر ذمه شوهر قرار ندارد تا قابل پرداخت به وجه نقد باشد. بنابراین این استعمال اصطلاح نقد در مورد جهیزیه موجود، خالی از اشکال نیست مگر آنکه بگوئیم نقد در برابر مؤجل به کار رفته است و منظور قانونگذار رد فوری و بدون فوت حقوق و اموال زوج بوده است نه لزوماً به صورت وجه نقد؛ دکتر سیدحسین صفائی و دکتر اسدالله امامی، پیشین، ص

طلاق مبارات به دلیل کراهت زوجین، زن به شوهر فدیة داده باشد و شوهر با قبول آن توافق کرده باشد که زن خود را طلاق دهد. در این صورت در حد آنچه به او بذل شده، چیزی به زن نمی‌پردازد. به نظر می‌رسد که ذکر این مورد به عنوان استثنا بر تأدیة حقوق شرعی و قانونی زوجه درست نباشد زیرا فدیة در واقع مال شوهر است نه از حقوق شرعی و قانونی زوجه و در واقع در این دو نوع طلاق تا مالی از طرف زن به شوهر پرداخت نشود طلاق و وجود نخواهد داشت.

استثنای دوم در صورتی است که زن رضایت دهد بدون اینکه شوهر حقوق مالی وی را به صورت نقد تأدیة نماید (خواه ذمه شوهر را به کلی بری نماید خواه به پرداخت حقوق مالی خود به صورت مدت‌دار یا به اقساط معین تن دهد) صیغه طلاق جاری و ثبت شود. آخرین مورد هم که از حکم این تبصره استثنا شده است اعسار شوهر است. اگر شوهر معسر باشد و قادر نباشد حقوق شرعی و قانونی زن را نقداً پرداخت نماید و اعسار نیز در دادگاه ثابت شود، حکم تبصره مجری نخواهد بود و صیغه طلاق بدون پرداخت فوری و نقدی حقوق مالی زن جاری و ثبت خواهد شد هرچند که بعد از طلاق در صورت ملائت شوهر، وی باید حقوق مزبور را تأدیة نماید، و در واقع اعسار شوهر موجب معافیت او از پرداخت فوری حقوق مالی زن می‌شود نه اینکه موجب شود او از پرداخت آن برای همیشه معاف شود.

به نظر می‌رسد که حکم تبصره برای مواردی است که شوهر متقاضی طلاق است. در این صورت که شوهر تمایل به اجرا و ثبت صیغه طلاق دارد ناچار خواهد شد که برای رسیدن به مقصود خود حقوق مالی زن را نقداً به وی بپردازد وگرنه هرگاه طلاق به درخواست زن باشد و شوهر با این طلاق مخالف باشد برای اینکه زن به هدف خود نرسد حقوق مذکور را نخواهد پرداخت و زن برای اجرا و ثبت صیغه طلاق مجبور خواهد شد که شوهر را از پرداخت نقدی حقوق قانونی و شرعی خود معاف کند؛ همچنان که در متن تبصره نیز رضایت زوجه به عنوان یکی از موارد استثنائی اجرا و ثبت صیغه طلاق بدون پرداخت حقوق مالی زن به صورت نقد ذکر گردیده است. بهتر است در اصلاحات بعدی فرض اخیر نیز پیش‌بینی گردد و در صورتی که زن متقاضی طلاق باشد و مرد تمایلی به اجرا و ثبت آن نداشته باشد

تدابیری به نفع زن اندیشه شود، مثلاً از طریق توقیف و تأمین اموال زوج یا گرفتن وثیقه از شوهر حقوق زن حفظ گردد. زیرا امکان دارد که زوج به علت عسر و حرج و دلایل دیگری خواهان جدایی باشد و شوهر حقوق مالی وی را نپرداخته باشد و بین این دو توافقی در این زمینه حاصل نشود و زن در زمینه حقوق خود با مشکل مواجه شود.

مبحث یکم: حق الزحمه کارهای اضافی زوج

در تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام آمده است «پس از طلاق، در صورت درخواست زوج مبنی بر مطالبه حق الزحمه کارهایی که شرعاً به عهده وی نبوده است، دادگاه بدو از طریق مصالح نسبت به تأمین خواسته زوج اقدام می‌نماید. در صورت عدم امکان مصالح، چنانچه ضمن عقد یا عقد خارج لازم، در خصوص امور مالی، شرطی شده باشد طبق آن عمل می‌شود، در غیر این صورت، هرگاه طلاق بنا به درخواست زوج نباشد، و نیز طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد، به ترتیب زیر عمل می‌شود: الف - چنانچه زوج کارهایی را که شرعاً به عهده وی نبوده، به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد، و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرة المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید...» پس هرگاه طلاق به تقاضای مرد باشد و این تقاضا به دلیل تخلف زن از وظایف همسری و سوء اخلاق و رفتار وی نباشد و به عبارت دیگر طلاق ناشی از تقصیر زن در زندگی زناشویی نباشد، زن پس از طلاق حق دارد حق الزحمه کارهایی که وی شرعاً وظیفه‌ای به انجام آن نداشته و انجام آنها به دستور زوج بوده و در عین حال زن در انجام آن کارها قصد تبرع نیز نداشته را از دادگاه تقاضا نماید، در تبصره مشخص نشده است که انجام چه کارهایی شرعاً وظیفه زوج بوده و چه کارهایی خارج از وظیفه شرعی زن بوده است که در این صورت طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی و موارد قانونی دیگر، قاضی موظف است با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر فقهی حکم قضیه را صادر کند. البته در این خصوص بعضی از قواعد قانونی نیز راه‌گشاست. به عنوان مثال طبق ماده ۱۱۷۶ قانون مدنی که برگرفته از فقه امامیه

است «مادر مجبور نیست که به طفل خود شیر بدهد، مگر در صورتی که تغذیه طفل به غیر شیر مادر ممکن نباشد.»

همچنین انجام کارهای خارج از وظیفه شرعی زن باید به دستور مرد باشد. بدیهی است که اثبات دستور مرد به انجام این کارها به عهده زن است. در تبصره آمده است که زن در صورتی حق دریافت حق الزحمه کارهای اضافی را دارد که در انجام این کارها قصد تبرع نداشته باشد. هرچند که اصل عدم تبرع است و اثبات قصد نداشتن تبرع لازم نیست اما از آنجا که در غالب خانواده‌های ما بیشتر زنان تبرعاً کارهای خانه را انجام می‌دهند اماره‌ای به سود شوهر وجود دارد که کارهای انجام گرفته حتی در مواردی که شرعاً بر عهده زن نبوده، تبرعی بوده است. بنابراین زن باید خلاف این اماره را نشان دهد و قصد عدم تبرع خود را به اثبات برساند.^(۱)

نکته دیگری که باید بدان توجه داشت این است که دخالت دادگاه در تعیین اجرة المثل در صورتی است که بین زن و مرد مصالحه نشود. پس اگر زن و شوهر با هم در این زمینه مصالحه نمایند دادگاه توافق آنها را محترم می‌شمارد. همچنین اگر شرط ضمن عقدی وجود داشته که در آن نحوه پرداخت حقوق زن در قبال این کارها مشخص شده باشد دادگاه بر طبق آن عمل خواهد کرد. اما اگر شرط ضمن عقدی نباشد و طرفین نیز در مورد چگونگی و میزان اجرة المثل مصالحه نکنند دادگاه خود میزان آن را تعیین می‌کند.

چنین به نظر می‌رسد که قانونگذار در تبصره ۶، گذشته از حمایت حقوق مالی زن خواسته است که محدودیتی در اختیار مرد در امر طلاق ایجاد کند و از نهاد اجرة المثل به عنوان عاملی بازدارنده در طلاق غیرموجه مرد استفاده نماید. نظر استفساری مجمع تشخیص مصلحت نیز بیانگر همین مطلب است. چه، این مجمع در تاریخ ۱۳۷۳/۶/۳ در ماده واحده‌ای اعلام می‌دارد: «منظور از کلمه پس از طلاق،

۱. همان، ص ۲۴۱؛ دکتر کاتوزیان از نهاد اجرة المثل در قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق انتقاد کرده و عقیده دارند که اجرة المثلی که در قانون آمده چیز تازه‌ای نیست بلکه می‌توان با استناد به ماده ۳۳۶ قانون مدنی حق الزحمه کارهای اضافی زن را به او پرداخت کرد. ر.ک؛ ناصر کاتوزیان، پیشین، ص

در ابتدای تبصره ۶ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مورخ ۱۳۸۱/۸/۲۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام، پس از احراز عدم امکان سازش توسط دادگاه است. بنابراین طبق موارد مذکور در بند ۳ عمل خواهد شد. «بدین سان شوهر برای اینکه بتواند زن خود را طلاق دهد باید پیش از اجرا و ثبت صیغه طلاق غیر از پرداخت مهر، نفقه و جهیزیه که قبلاً از آنها سخن گفتیم، حق الزحمه کارهای اضافی زوجه را نیز نقداً پرداخت کند و همین امر می‌تواند گاه تصمیم عجولانه و بی‌اندیشه مرد در طلاق را تغییر دهد.

مبحث دوم: بخشش اجباری

چون ممکن است حکم به پرداخت اجرةالمثل به دلایلی که گفته شد صادر نشود، در قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق پیش‌بینی شده است که در این صورت دادگاه زوج را ملزم می‌کند که مبلغی را از باب بخشش به زن پرداخت نماید. بند ب از تبصره ۶ قانون مذکور مقرر می‌دارد: «در غیر موارد بند الف با توجه به سنوات زندگی مشترک و نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده و وضع مالی زوج، دادگاه مبلغی را از باب بخشش (نحله)* برای زوجه تعیین می‌نماید.» بنابراین دادگاه در صورتی حکم به پرداخت نحله به زن می‌نماید که بند الف اجرا نشده و زن از بابت کارهای اضافی حق الزحمه مطالبه نکرده یا دادگاه درخواست او را نپذیرفته باشد.^(۱) برابر بند الف تبصره، برای اینکه دادگاه شوهر را ملزم به پرداخت نحله نماید باید که تقاضای طلاق از جانب وی باشد و این تقاضا ناشی از تخلف زن از وظایف همسری و سوءاخلاق و رفتار وی نباشد. همچنین بر اساس نظر تفسیری مجمع تشخیص مصلحت نظام، در صورت درخواست زن، شوهر باید بخشش

* هرچند قانون از واژه نحله در بیان مقصود خود مدد گرفته است اما با توجه به این که این واژه در نظام حقوق اسلامی سابقه روشن و مشخصی دارد چنین استفاده‌ای از این واژه نوعی خارج کردن آن از معنای اصطلاحی است. شایسته بود قانونگذار الزام مورد بحث را بدون بهره گرفتن از این واژه تقریر می‌کرد. [مجله حقوقی دادگستری]

۱. البته همانند اجرةالمثل در صورتی که شرط ضمن عقدی باشد یا بین زن و شوهر مصالح شود نوبت به بخشش اجباری نخواهد رسید.

اجباری را که دادگاه به پرداخت آن حکم می‌دهد، پیش از اجرا و ثبت صیغه طلاق به عمل آورد.

در آنچه قانون عنوان بخشش بر آن نهاده، فکر جبران خسارت زنی که به ناحق طلاق داده می‌شود مشهود است و وابستگی میزان آن به طول دوران زناشویی و نوع کارهایی که زن در خانه شوهر انجام داده و وضع مالی شوهر، نشان می‌دهد که منظور، جبران زیانهای مادی و معنوی همسری است که در شکست زندگی خانوادگی نقشی نداشته و قربانی سوءاستفاده شوهر قرار گرفته است و به همین جهت شوهر به دادن نخله اجبار می‌شود.

به هر حال دو تأسیس اجرة المثل و بخشش اجباری با اینکه خالی از ایراد نیست، گامی مثبت در حمایت از حقوق مالی زن به شمار می‌آید. با متروک شدن ماده ۱۱ قانون حمایت خانواده (مقری ماهانه) حکم به پرداخت اجرة المثل یا بخشش اجباری می‌تواند تا حدود زیادی پشتوانه مالی زنانی را که بدون تقصیر طلاق داده می‌شوند تأمین کند.

قانونگذار در قانون مورد بحث نه تنها خواسته است از حقوق مالی زن پس از طلاق حمایت کند بلکه در این اندیشه بوده است که به گونه‌ای محدودیتی بر اختیار مرد در طلاق ایجاد کرده با پیش کشیدن الزامات مالی، مرد را در کار ناصواب خود محتاط کند. زیرا از یک سو حق الزحمه و بخشش اجباری را در جایی بر مرد تحمیل می‌کند که او خواهان طلاق است - و این امر نباید ناشی از تقصیر زن باشد. به عبارتی دیگر مرد در صورتی ملزم به پرداخت حق الزحمه و بخشش اجباری می‌شود که بخواهد بدون دلیل موجه زن خود را طلاق دهد - و از طرف دیگر، اگر مرد خواستار جدایی باشد باید پیش از اجرا و ثبت صیغه طلاق، حقوق مالی زن از جمله مهر، نفقه، حق الزحمه و یا بخشش اجباری را تقدماً به وی پرداخت کند. بدین سان هم فکر مجازات مردی که از اختیار خود در طلاق به درستی استفاده نمی‌کند و هم اندیشه حمایت مالی و جبران خسارت از زن بی‌گناه بر این قانون سایه افکنده است و در مجموع می‌توان آن را گامی مثبت در جهت حمایت از حقوق زنان به شمار

آورد.^(۱)

گفتار سوم: گذری بر حقوق تطبیقی (نگاهی به مقررات حقوق فرانسه در مورد حقوق مالی زن پس از طلاق)

به دلیل اینکه در حقوق فرانسه زن و شوهر در حقوق مالی پس از طلاق وضعیتی مساوی دارند و هیچ یک امتیازی بر دیگری ندارد، به جای اینکه از حقوق مالی زن پس از طلاق بحث کنیم به ناچار باید مقررات حقوق این کشور را در مورد حقوق مالی زوجین، پس از طلاق مورد بررسی قرار دهیم.

۱. تکلیف کمک مالی^(۲) پس از طلاق به علت قطع زندگی مشترک: یکی از تکالیفی که قانون مدنی فرانسه در دوران زندگی مشترک بر عهده زوجین قرار داده، این است که زن و شوهر باید از نظر مالی به هم کمک و مساعدت کنند و این تعهد به هنگامی که زندگی مشترک ادامه دارد به صورت شرکت زن و شوهر در پرداخت هزینه‌های خانواده انجام می‌پذیرد.

تکلیف کمک مالی زوجین به هم، پس از طلاق نیز در مواردی ادامه می‌یابد. جایی که طلاق به دلیل قطع زندگی مشترک صادر شده باشد، یعنی حکم طلاق به علت قطع زندگی مشترک پس از شش سال جدایی یا اختلال قوای دماغی یکی از زوجین به مدت شش سال صادر شده باشد. طبق یکی از مواد قانون مدنی «همسری که برای طلاق پیشقدم شده، به طور کامل به تکلیف کمک مالی متعهد باقی می‌ماند». همچنین طبق آرائی که از دیوان کشور فرانسه صادر شده، هر چند قانونگذار تکلیف کمک مالی را برای دیگر موارد طلاق حذف کرده است اما تعهد

۱. در زمینه حقوق مالی زن پس از طلاق، همچنین می‌توان به شرط اشتراک در دارایی نیز اشاره کرد. این شرط در قباله‌های جدید نکاح (قباله‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی) و بر اساس تصمیم شورای عالی قضائی سابق به جاب رسیده است. در قباله‌های نکاح آمده است «ضمن عقد نکاح زوجه شرط نمود هرگاه طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد و طبق تشخیص دادگاه طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوءاخلاق و رفتار وی نبوده زوج موظف است تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با او به دست آورده یا معادل آن را طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید».

طبیعی همسر متمکن در کمک به همسر نیازمند هم چنان باقی است و در صورتی که بین این دو سندی عادی هم در خصوص پرداخت مستمری (نفقه) منعقد شود، معتبر و لازم الاجرا خواهد بود.^(۱)

بر خلاف دوران زندگی مشترک تکلیف کمک مالی پس از طلاق جنبه مقررری به خود می‌گیرد و بر طبق ماده ۲۸۲ قانون مدنی همیشه بر حسب تغییراتی که در درآمد و نیاز هر یک از زوجین پدید می‌آید قابل تجدیدنظر است. هنگامی که طلاق به دلیل اختلال قوای دماغی یکی از زوجین صادر شده باشد، کمک مالی هر آنچه برای درمان و معالجه همسر بیمار لازم است را در برمی‌گیرد. هرگاه متعهد دارایی کافی داشته باشد پرداخت مقررری جای خود را تماماً یا جزئاً به تشکیل سرمایه طبق مواد ۲۷۴، ۲۷۵ و ۲۸۰ قانون مدنی می‌دهد که یک‌جا پرداخت می‌شود. اگر این سرمایه برای رفع نیازهای همسر طلبکار کافی نباشد وی می‌تواند اضافه‌ای به صورت مقررری تقاضا کند. کمک مالی در صورت ازدواج همسر نیازمند خود به خود پایان می‌گیرد و هرگاه وی به همبستری آشکار با دیگری بپردازد بدان خاتمه داده می‌شود. طبق رویه قضائی فرانسه در صورت ازدواج مجدد همسر نیازمند، قطع مقررری خود به خود انجام می‌پذیرد و نیاز به مداخله و تصمیم قضائی نیست. این قاعده قبل از اصلاح سال ۱۹۷۵ توسط رویه قضائی تسجیل شده و چنین توجیه می‌شود که در صورت ازدواج مجدد مستحق نفقه، تکلیف کمک مالی بر عهده همسر دوم قرار می‌گیرد. در صورت مرگ متعهد، تکلیف کمک مالی به همسر بازمانده، بر عهده وارثان متوفی قرار می‌گیرد (ماده ۲۸۶ قانون مدنی).^(۲)

۲. کمک هزینه جبرانی^(۳) (پرداخت مبلغی برای جبران خسارت): تکلیف کمک مالی که در اثر ازدواج به وجود می‌آید، فقط در موردی پس از طلاق ادامه پیدا

1. Weill (Alex), Droit civil, La personne. La Famille, Les incapacités, 5e éd., Dalloz 1983, p. 431; Rubeux; Devicdi (Jacqueune), Droit de Famille, Dalloz, 1999, p. 304; Code Civil Français, Dalloz, 1991-92.

2. Rubecin, Devecchi, *op.cit.*, p. 307.

3. la prestation compensatoire

می‌کند که حکم طلاق بر اثر قطع زندگی مشترک صادر شده باشد. در دیگر موارد طلاق، این تکلیف با صدور حکم طلاق خاتمه می‌یابد. چون این امر ممکن است ادامه زندگی همسر نادار را با مشکل مواجه سازد. قانونگذار فرانسوی در این موارد پیش‌بینی کرده است که طرف دیگر مبلغی را به منظور کمک هزینه به او پرداخت کند. کمک هزینه مزبور بر طبق نیازهای همسر نیازمند و منابع درآمد همسر دیگر و نیز توجه به وضع طرفین و تحول آن در آینده قابل پیش‌بینی تعیین می‌گردد. طبق ماده ۲۷۲ قانون مدنی در تعیین این مبلغ، قاضی خصوصاً به عواملی چون سن، وضعیت جسمی زوجین، خصوصیات شغلی، حقوق موجود و قابل پیش‌بینی زن و شوهر و دارایی‌ای که پس از تصفیه نظام مالی زناشویی برای آنها باقی می‌ماند توجه خواهد کرد.^(۱) طبق رویه قضائی فرانسه این عوامل حصری نیست و قاضی می‌تواند برای تعیین نیازها و منابع مالی زوجین و در نتیجه تعیین مبلغ کمک هزینه معیارهای دیگر را نیز مدنظر قرار دهد. کمک هزینه جبرانی جنبه مقطوع دارد و حتی در صورت تغییرات غیرقابل پیش‌بینی در درآمدها و نیازهای طرفین مورد تجدیدنظر در اینکه عدم تجدیدنظر در این امر عواقب وخیمی برای یکی از زوجین در بر داشته باشد.^(۲)

هرگاه بدهکار (همسر دارا) تمکن مالی کافی داشته باشد چنین پرداختی ممکن است به صورت تشکیل سرمایه درآید. قاضی می‌تواند مقرر نماید که این سرمایه شکل پرداخت مبلغی پول به خود بگیرد یا آنکه مقرر کند به همسر نیازمند اموال منقول یا غیر منقولی تسلیم شود که وی بتواند از آنها متفع شود و یا آنکه برای تشکیل سرمایه، مدیون اوراق بهاداری را نزد شخص ثالثی به ودیعه بگذارد که این شخص بهره یا سود آنها را طی مدت معین شده به همسر طلبکار بپردازد. در صورتی که مدیون پول نقد در اختیار نداشته باشد با اخذ وثیقه و تضمین ممکن است اجازه یابد که سرمایه مذکور را در سه قسط سالیانه پرداخت کند. اگر سرمایه تشکیل نشود

1. Weill, *op.cit.*, p. 413; Rubecin-Devichi, *op.cit.*, p. 254.

2. *Ibid.*, p. 284; Code Civil, *op.cit.*, p. 211.

و یا در صورت تشکیل کافی نباشد، پرداخت کمک هزینه به همسر نیازمند ممکن است به شکل برقراری مقرری تا آخر عمر یا کمتر از آن درآید. مبلغ این مقرری به طور کلی برای طول تمام مدت عمر تعیین می‌شود و یا آنکه بر حسب تغییرات احتمالی در منابع درآمد و نیازها، متغیر در نظر گرفته می‌شود. پس از مرگ بدهکار پرداخت مقرری بر عهده وراثت او قرار می‌گیرد و برای اینکه در پرداخت مقرری مشکلی ایجاد نشود قاضی می‌تواند برای تضمین پرداخت مقرری، بدهکار را مجبور سازد که وثیقه‌ای عینی یا شخصی فراهم آورد. همسری که به واسطه خطای انحصاری او طلاق انجام گرفته حق دریافت کمک هزینه ندارد. با این حال وی می‌تواند به طور استثنائی تقاضای جبران خسارت نماید، اگر با توجه به طول مدت زندگی مشترک و همکاری شفلی با همسر دیگر خودداری ورزیدن از هر گونه جبران مالی آشکارا مخالف عدل و انصاف به نظر آید.^(۱)

۳. جبران خسارت همسر زیان‌دیده: در حقوق فرانسه علاوه بر مقرری که متناسب با نیازهای دریافت‌کننده و توان مالی پرداخت‌کننده و در واقع نوعی نفقه است، جبران خسارت همسر زیان‌دیده از طلاق به صراحت پیش‌بینی شده است. ماده ۲۲۶ اصلاحی قانون مدنی فرانسه در این خصوص مقرر می‌دارد: «هنگامی که حکم طلاق به علت تقصیر انحصاری یکی از زوجین صادر شده باشد، همسر مقصر ممکن است به جبران خسارت مادی یا معنوی‌ای که انحلال نکاح به همسر دیگر وارد می‌کند محکوم گردد. همسر دیگر فقط ضمن دعوی طلاق می‌تواند مطالبه خسارت نماید.» خسارت مذکور مستقل از تعهد کمک مالی است و قاضی در حکم به نحوه پرداخت آن آزاد است. این خسارت مستقل از نیاز و توان مالی طرفین است و ازدواج مجدد طلبکار در آن بدون تأثیر است؛ چراکه جنبه جبران خسارت دارد. خسارت ممکن است به همسر مقصر هم اعطا شود در صورتی که همسر دیگر کاملاً بی‌گناه نباشد. طبق آرای دیوان کشور فرانسه برای اینکه بهتر از زیان‌دیده جبران

1. Rubein-Devichi, *op.cit.*, p. 304; Weill, *op.cit.*, p. 415; Code Civil, *op.cit.*, p. 212.

خسارت شود قاضی در تعیین شیوه جبران آزاد است.^(۱)

دست‌آورد

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که در زمینه حقوق مالی زن پس از طلاق نیز همچون بیشتر زمینه‌های حقوق خانواده، سیر تحول قوانین در حقوق ما در جهت حمایت از حقوق زنان بوده است. گذشته از اندیشه تأمین مالی زن و حمایت از حقوق مالی او پس از طلاق، قانونگذار بر آن بوده است که با پیش کشیدن الزامات مالی، به گونه‌ای بر اختیار مرد در طلاق محدودیت ایجاد نماید. امری که در قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق که از قوانین پس از انقلاب اسلامی است، به روشنی نمایان است.

1. Rubelin-Devichi, *op.cit.* pp. 318. 320; weill, *op.cit.*, pp. 418-420; Sean Carbonnier, *Droit Civil*, 14 éd, T.II., 1991, p. 242.